



عارف افغانی  
۸۶،۲،۱

کتابخانه  
جمهوری  
۱۸۱

کتابخانه ملی افغانستان -  
کتابخانه ملی افغانستان -  
کتابخانه ملی افغانستان -



# کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجله ارتقا و ترقی افکار عمومی و اجتماعی

مؤلف: علی رضا بیک

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۲۵۷



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۲۰۹۳۷۱

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷

۱۸۲۰۶  
۲۰۹۳۷۱



کتابخانه. مجلس شورای اسلامی

کتاب مجیر السعادت اسم الخوارزمی و مؤلفه

11/11/11

三

٢٥

1840

Y.9Cv1



212

$$\frac{182.6}{4.9361}$$





3.41  
1895-7





سم الله الرحمن الرحيم

به پسران و دیگران که در  
 این طبع ایشان از عادت  
 سواد بر دو علم پیوسته  
 از طبعین حلقه به درسی  
 که نمایان است بر سر زود  
 از شهر در خفا و نور  
 بجا فائزین از فرغ و نور  
 جده و غم فوسد در زیارت  
 از دلم بر غیر آه از کسوف بار  
 چنان ز تاب مهر از دریا بار  
 بر قند که از تنفس میرا  
 خون دل کل سک از پیکر  
 زنها که اندام بر دست  
 فوهار که در تنم نهان  
 بر دلم ز عین کبر  
 که ز خشم و آه بر دلم  
 دور کرد از سر چوین گاه  
 حلقه که ز اینده رود گاه  
 که تم نهاد به جرت ای پای  
 مری فصل بک ز زبان چوین  
 خط خجسته پان علم که در پست  
 به خشم خجسته پان علم که در پست  
 کاوش غم میکند در اول قمار  
 ناله سر کار و دردهم  
 اشکم این از دل پر خطرات  
 از گل بر قبت در جام کرم  
 عضو خجسته کرم و دایکند  
 از طبعین ابل در دایکند  
 لاله از آهیم به افزود ز درخ  
 در شوم سپین از کشتی  
 در شوم کرم کرم خجسته  
 ای که غم میکند از کرم  
 چوین غم کرم کرم کرم  
 کف به دانه خجسته کرم







[illegible][illegible][illegible][illegible]

از اسکا رتبه های پیکار  
برک قاف جان  
برین چین فینا  
شاه راه مبلوه نارس  
از دای وصلان پرور  
از دای رایت کرد در زبان  
نعمت کز دای برین  
هر چه کز دای  
از اصول در امور  
عضو کز دای  
فکر در امور  
از خط جابا

سیکندریه  
 میزینیت  
 کت سید احمد  
 روزم از دور  
 رقصین دول  
 ایچون  
 شدیم  
 خاز خاز  
 کله جبهه  
 پسند  
 باکره







که کعبه حاده اسکناید بید  
مروانه فضل را در عین سبک  
هر جوانی به تعبیر آید از  
کارهای و العجب آید از  
از جنس که در آب طوفان را  
که جنس ابرایسان بید  
که بر آسکن کند در با جنس  
از کس را در دیر و سنه فریاد  
از حدیث عشق که جان بخور  
از خدا که بجز دافینک  
که دلم از کار و عیش پر  
کشم ای که با هزاران پور

فرمانی طاقتی را  
از یک آید و در هر دو  
دست زنده است از فرغانه  
در جنس آید و در هر دو  
ما ز داغ و در کمر ز داغ  
عشق را در با بخت  
از خود با بخت بخت  
باده و پیسم بهمان یک  
پست ترخان حرم و صل  
مصلحت آموز فرزند  
طریق بر سر و در

دلم این ای که کمال  
عجزی از کمال  
نفس را بخت  
مکمل و در کمال  
قالم دلم از کمال  
در دلم از کمال  
عشق که در کمال  
کف که در کمال  
که در کمال  
لیک که در کمال  
یا در کمال  
سختی نام بخت

ای خدا و اهرم دل بویا  
ما سر که در کمال  
سینه از ناله که در کمال  
فکر که در کمال  
تا جو بوق از پیروزان  
در موی فوین که در کمال  
از جنس جان و دلم را در کمال  
تا یک بخت در کمال  
نرا هم را احاطت که در کمال  
دانش که در کمال  
پایه که در کمال  
خج و خندان در کمال

تقدیر ایمان در کمال  
تقدیر از روی عجز و انکسار  
خیرتدای جنس کمال  
و تقوا به سیر کمال  
ای تو برین خیرتدای کمال  
فصل و پیوسته کمال  
ای زینت تو چوین کمال  
بخت از تو در کمال  
ای خدایا خدایا کمال  
دست و صفا در کمال  
از تو در کمال  
طعن کتبجانه است کمال

بانه از تقوی ای که کمال  
ناله و سیر کمال  
ای که داغ از کمال  
در کمال که در کمال  
سهر دانی که در کمال  
پیش در کمال  
فانغ از هر صلح و هر صلح  
شیشه عقل تو بخت کمال  
از داغ که در کمال  
صلح کل از کمال  
ای تو بخت دام و دانه از کمال  
اش ز نور خانه از کمال



۱۷

[illegible]















تو خرد و طاعت که ایست  
 که فتنه کند از پیوست  
 جمال که بخت بدین دین  
 پر از درویشی و فقر  
 صفای پیران بماند تو را  
 در دین کاد در میان  
 ز بهر دست که از دست  
 ز بار دین که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست

بنام خداوند که ایست  
 ز دل که از دست  
 که فتنه کند از پیوست  
 پر از درویشی و فقر  
 صفای پیران بماند تو را  
 در دین کاد در میان  
 ز بهر دست که از دست  
 ز بار دین که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست

ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست

نیم از خط از دست  
 و بهر باب از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست

ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست

ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست  
 که صد که از دست  
 ز یکین که از دست  
 عیان تو نیست که از دست











بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و در آن وقت که

سید امیر علی بن علی  
 باقری و دیگران  
 مادرهای وادی  
 دامن زنده

در سبک کتبی این دست خط درج

مجلس بیستم در بیان فضیلت علم و فضل

عن كوزانیا و زانی و زانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کتاب صفات ابرار

دربارهٔ این کتاب

مستغفر بالله

بشارت بستم که در قفسه نیکو  
دم که کرده کسر قطره از جانم

ای کتابت بال و کتب بال  
پر سکر و نهاده است که به  
آمال و کتب بال و کتب بال

درجہ صحت از کون

از کفر و فتنه پیدایش می شود  
چون که در کفر است و در فتنه  
چون که در کفر است و در فتنه

بسم الله الرحمن الرحيم

محکم دہائی

بخود و مویشای چهار ساله

طوطی خط تکریم و احترام  
نام و جرات پنهان کرد  
نمونه تکریم و احترام

از کتب خطی کتابخانه

صاف طیت از خود می آید  
خدا به هر اندازه که می آید

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانٌ لَّهُ

الامير تيمور لنگ

[illegible]

بستان کند  
الکرید و سپاس از مجرم  
نقد از خبر کرد و ابی چون

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

کتابت رکعتی از دفتر خان کائنات

که بر یافت تواند برام

بیت رنگین خطی بر آفروداد  
عالم تصور بر آفروداد

بسم الله الرحمن الرحيم







از کتب خزانۀ باقریه  
برق کون از خزانۀ باقریه  
از کتب خزانۀ باقریه  
در کتب خزانۀ باقریه

ماده فدر چشم و فدا و کافور  
پسته و انجیر که بر کوفته و باران  
عج و پانیزه و کافور و صندل  
نقطه و باران و صندل

در بیان این که با کسی چه میگویند  
و در بیان آنکه با کسی چه میگویند  
که بداند آنرا چه میگویند  
آنچه را که با کسی میگویند  
آنچه را که با کسی میگویند

یک دار و عضو اعضا روی می آید  
باز فواید آوردم در خواب پند گوی  
ایستادن بر کعبه که هر فرشته عظیم  
از نهادم خدای عالم یکام روئی  
ماندن نفس من در دل خیال تو ای  
پس ای کام خانه دل کیان این  
یک از دین عالم اقبال بی

که در درونم یک درون  
بالم ربط تو بار بطور و با کسر  
دلم از در و بهر باره و دل  
که از درون بهر باره و دل  
قسمت نظر تو با بهر باره و دل  
یا تو که بهر باره و دل  
از خودت بهر باره و دل  
و بهر باره و دل

۱۰۰  
 در روز دوشنبه ۱۰۰  
 یک از سونق قونق قونق  
 لاله از سونق قونق  
 هر که میاید یا کار یا باقی  
 عاقبت خود کند که از این  
 چنین عمر است عاقبت هر که  
 عاقبت هر که از این  
 هر که از این  
 هر که از این

[illegible]

چهارم از آب و سبزه که در آن  
در دل از عین خورشید  
خالد بن برمکی که در آن  
و بعد از آن که در آن  
تقریب از هر یک  
و در آن

[illegible]

در خاوری و غیره  
پایه از کف زو  
میکنند از زرد و خاوری و کافور  
چونکه اینها به پسته و زرد و کافور  
دوده افکندند و در آنجا  
چون که بماند و در آنجا  
است و در آنجا  
برق از سیداب و اور و کافور  
بزرگ و کافور و کافور و کافور



لعل در آید و در آید  
 یک بار و یک بار  
 در آید و در آید  
 یک بار و یک بار  
 در آید و در آید  
 یک بار و یک بار  
 در آید و در آید  
 یک بار و یک بار

دلیل بر حق و ائمه از مکاران  
برای غارت بی پایان است و چنانچه  
پیر کرمانشاه که در این زمانه  
و خاندان خود را به این راه رسانیده  
در میان مردم و در هر حال  
چون در این راه است

خونریزی در این پستان بوی گلستان  
 پر کوکب و در افق این آسمان  
 بهار حسن و خلق از این عین حرم  
 بگون طوق فر علقه حرم و  
 لکستان بیخوار از این عین حرم  
 گلستان بیخوار از این عین حرم  
 پر کوکب و در افق این آسمان  
 بهار حسن و خلق از این عین حرم  
 بگون طوق فر علقه حرم و  
 لکستان بیخوار از این عین حرم  
 گلستان بیخوار از این عین حرم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

علم آموزی و اخلاق در میان  
 بندگان  
 حرام است  
 بعد از این که علم را  
 نیت بر هر کس که

ضمیمہ انفق کئے اجیل جبکہ  
پیارا راجہ دھرم سنگھ  
نفع ہستیا کنٹری سیکر جی  
خانہ کیسے کر دو جا خانہ  
انکو رد دل جا از من نہ ہو  
لیکھا ہے کہ یہاں سے  
جون چلے آؤ وہاں کے کاغذ  
مرازاں سے ایک دان اور

برادران  
خانم از اعمال  
موم در آن  
دوستان و رفقای  
مستور و

شکست از غفلت و بی‌احتیاطی  
 مجبور به پشیمانی و توبه  
 شد از تو چون مغفرت یار  
 خطه خدایت از سقوت جان

یونان و حبش هم ستمگران  
 چون در لعل ما بر سر خدایت  
 علم بر کاغذ در کتب است  
 تیغ جامه افروخت

عالم  
لا الیه الا الله  
حسین علی  
رضا  
سید  
نظر  
عبد

خط زنگنه از وضع ملک مست  
سویان سوزان کنشی وار  
فی اهل شان از وضع ملک مست  
بعضی القسای از ملک مست  
عباد و عباد و عباد و عباد  
بهر جا آمد القسای از ملک مست

چون در میان دوستان  
از اسرار و کلمات  
در وصف و خبر و دل و دماغ  
در قلم و خط و کتاب



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

کوهان که در طهر از نون در  
 دریا نزل از نون در  
 مانا که جلوه کت فرغ  
 بر نایب از نون در  
 جوان بهم و حسن از نون در  
 کل و نایب از نون در  
 در کت سکی از نون در  
 کوهان که در طهر از نون در  
 صبح بهار و نون در  
 و نون در  
 الکت و نون در  
 کت و نون در  
 کت و نون در

الزيت عس

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الطيب الطاهر الذي جاء به نور  
من عند ربه ليهدى به الخلق  
الى صراط مستقيم  
فان الله قد اراد ان يبعث في كل  
امة رسولا يهديهم الى صراط مستقيم  
فان الله قد اراد ان يبعث في كل  
امة رسولا يهديهم الى صراط مستقيم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

جبرایا تو بیا که دارم در دست  
السنن تو ام در دفتر من  
بانی من زلفت در من  
آه که از جگر من  
سکه سر کجایک در این راه  
طوبیان انزال خود در دست من  
مردم کاران و دو چهره من  
منه را در کبر و جلال من







خدای جان تو که پسران را خلق کردی  
 تو آفرینش ما را بنده پسران  
 که بعد از این چون طایفه پسران  
 در آرزوی اینست از نور زلفی که  
 چراغ کمال طراز از آن خدای تو

در غرض از این کتاب است که از این کتاب  
چون هر کس از این کتاب را می بیند  
نشد و گویند که این کتاب را  
در میان مردم و در هر کس از این کتاب  
در هر کس از این کتاب و در هر کس از این کتاب  
نشد و گویند که این کتاب را  
در هر کس از این کتاب و در هر کس از این کتاب  
نشد و گویند که این کتاب را

[illegible][illegible]

بره  
خدا بر دور و دشت  
دلم را به جبهه کوه  
پایان نمودید با نام خدا  
چنان بمان تا تمام شود  
و اگر در این راه  
تلاش کنید از خود گذرد

جویندہ یا سید جون کی قبر پر  
 ہر روز دعا پڑھنا اور کھانا  
 دو یا دو ایک طرح سے  
 کیا جائے جو ایک عرصہ تک  
 دوا ہو جائے اور اگر کوئی  
 مریض ہو تو اس کو بھی











دوستان من و دوستان من و دوستان من  
که در این جهان و آن جهان  
ناله و گریه و زاری  
بجز این نیست که  
در موی کفن کوی توای  
دل نه پست که  
در نهاد و برق آکس کابال  
خنده و غم و جان و دل  
که بر پروانه و ماه و خورشید  
باز تو غم و زاری

چون که از این عالم دور  
تا که در آن عالم دور  
بجز این نیست که  
فصل یک از این غزل  
به دامت پیای جان  
جاده و جاده و جاده  
در محبت و محبت و محبت  
هر که چون من  
بجز تو و فرزند  
عنو و عنو و عنو  
باز از هر دو  
چون که از این عالم دور

عاشق از دل و دل  
این که هر که  
عشقه و عشقه و عشقه  
سیلو و سیلو و سیلو  
زخم و زخم و زخم  
عشک و عشک و عشک  
عور و عور و عور  
یک و یک و یک  
از دل و دل و دل  
بجز تو و فرزند  
بر روی تو و فرزند  
بجز تو و فرزند

و آنکه از این عالم دور  
تا که در آن عالم دور  
بجز این نیست که  
فصل یک از این غزل  
به دامت پیای جان  
جاده و جاده و جاده  
در محبت و محبت و محبت  
هر که چون من  
بجز تو و فرزند  
عنو و عنو و عنو  
باز از هر دو  
چون که از این عالم دور

و آنکه از این عالم دور  
تا که در آن عالم دور  
بجز این نیست که  
فصل یک از این غزل  
به دامت پیای جان  
جاده و جاده و جاده  
در محبت و محبت و محبت  
هر که چون من  
بجز تو و فرزند  
عنو و عنو و عنو  
باز از هر دو  
چون که از این عالم دور

و آنکه از این عالم دور  
تا که در آن عالم دور  
بجز این نیست که  
فصل یک از این غزل  
به دامت پیای جان  
جاده و جاده و جاده  
در محبت و محبت و محبت  
هر که چون من  
بجز تو و فرزند  
عنو و عنو و عنو  
باز از هر دو  
چون که از این عالم دور



مگر اینست که در این عالم  
که هر چه بود از او است  
خبر خفا را چون ناله افکار  
بهر گوشه ای که رسد  
چون نام و نسب به گوشه کار  
گردد زانوی غایت  
کمال ارض را در دهان تو  
نگاه داری بر من  
کز آن عالم که می شود از دست  
جهنم که می شود از دست  
کیا یک نفس بخوابد از این راه  
شادم که اسطوره ایست  
کان نموده و هر کس که

هم اندک در سر گذرد و گویم  
خوب که بخت کند و بد کند  
صفای سر نهی با خود داشته  
با سستی نیست و دل پاک  
خیال بود پس پروانه از گلستان  
چه نیست مگر ما را خوشایند  
به میر کردل طراوت گلستان  
و هم که در عالم تو می باشد  
ایام شادمانه و سرگشته باد  
پرونده را جوغان فصل بهار  
آینه بیان نواید ز سر معانی  
کوینا در این جهان زیاده  
در پیش آرزو که دم به چشم  
لبه برو و تو کشتی ترزد پست

عاجیان از حشر است  
تا بدان در انتقال یکی  
بیتوان دور سیلاب  
این پرغبار غوغای  
داده اران مدور تو  
خون تو ریزد از جوارم  
بسجده از سر زانو  
زخم زلف سراسر مبارک  
یا قوت و گدازد از دست  
از سوخت دین رنگ در آن  
خیال پیوسته و درد دار  
بسم ز کلام و دعا  
بیرون

[illegible]



















زینکه از دولت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای

بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم

زینکه از دولت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم

زینکه از دولت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم

از صاحب خصلت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای

بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم

زینکه از دولت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای

بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم

از صاحب خصلت که در عالم  
نموده تو را غنای در کجای

بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم  
بهر خورشید بماند در عالم  
در لعل و خون که در عالم















چو چرخ از غنچه برآید  
کردار از او هر چه می آید  
چو باد برآید که در جهان آید  
صد او طلب کند که آید  
و نه به پیش میرسد که آید  
تا که از او شود که آید  
بیا خرام نه پس برآید  
هر که چون برآید که آید  
از هر که برآید که آید  
کو به او در غنچه برآید  
آتش از آن که آید که آید  
خیزد از غنچه برآید

ز راه و پیدار که در غنچه  
در یک نفس نام سودا در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه

ز کایان غنچه ترا در غنچه  
در هر یک نفس که در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه

بصاحب الزمان نظر که کمال  
که کار در غنچه برآید که کمال  
در باد برآید که در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه

بصاحب الزمان نظر که کمال  
که کار در غنچه برآید که کمال  
در باد برآید که در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه

بصاحب الزمان نظر که کمال  
که کار در غنچه برآید که کمال  
در باد برآید که در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه  
در هر دقیقه در غنچه  
که در هر دقیقه در غنچه  
چو باد برآید که در غنچه  
از غنچه برآید که در غنچه























































































مجلس اول در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس دوم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سوم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس چهارم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس پنجم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس ششم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس هفتم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس هشتم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس نهم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس دهم در بیان فضیلت علم و فضل

مجلس یازدهم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس بیستم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و دوم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و سوم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و چهارم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و پنجم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و ششم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و هفتم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و هشتم در بیان فضیلت علم و فضل  
مجلس سی و نهم در بیان فضیلت علم و فضل



[illegible][illegible]















قالب آید که در این  
دو در بر که عالی است

در کوی فانی نایب خبر را  
درنا صید خدا کل من است  
آن با دود آید که در  
گرفت و در بر که در  
و در کای است که در  
بر کای که در  
چرخ که در  
آخر که در  
کلی که در

هر دود که در  
دود که در  
در کوی فانی نایب خبر را  
درنا صید خدا کل من است  
آن با دود آید که در  
گرفت و در بر که در  
و در کای است که در  
بر کای که در  
چرخ که در  
آخر که در  
کلی که در

خسروال خلیفه  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در  
طیبت که در

باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در

باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در

باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در  
باز در و ادب که در















فریاد من از دل من  
بوی خون من که بر لبان من  
بر لب من آمدن زخم زده  
سخت جدا فوین زده  
چون من که در دل من  
که در دل من که در دل من  
چون من که در دل من  
که در دل من که در دل من

بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من

بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من

بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من

بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من

بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من  
بوی من از دل من  
فریاد من از دل من



هنگامی که در راهی بودی و از راهی بودی  
اختلافی در راهی بودی و از راهی بودی

اگر چه این را در میان  
همه مردم می دانند  
و اما این را که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

دخون که در میان  
که در راهی بودی و از راهی بودی  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

چون وقت شد که در راهی بودی  
زاده بودی و از راهی بودی  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم  
بسیار است که می بینیم

بع







مهری که در چشمش آید و در قفا  
که از قفا که بر بیان نبوی ط

عفی دارد زنده دل بخت که بود  
که در دل و دوشی که مکار نیاید  
هر که در دهنش آید و در سرش  
بیشتر از دهنش آید و در سرش  
حق را از عاقلان دیرتر  
بکس نه چندی و نوقت بوضی

دور که یکدیگر نیستان قصه  
که کس که کرم بیان و در بیان

دور که از دور و از دور  
که در میان و در میان  
که در میان و در میان  
که در میان و در میان

سکه که گویان از این جهان  
که کس که کرم بیان و در بیان  
که کس که کرم بیان و در بیان  
که کس که کرم بیان و در بیان

از آن که دل در آن است  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

از آن که دل در آن است  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

از آن که دل در آن است  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

از آن که دل در آن است  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر

پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر  
پیر که پیر و پیر



















دل که از حق تو جدا کند  
هر که این سخن زجا کند  
زنه حرف دگر حرف نبرد  
کنند غار هر آن غم که گیسو را

عقل کافیه مرا برادر  
از هر سخن نافرمانی  
چون عین که از دامن غم  
در دین دود و دل غم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بیاید بچهار او از تیر که اندوه  
په تو خورشید را مانده  
اضطرار که حواس را ببرد  
کو که با قوت کرد غم

در صف نفس از کمال جلوه ناز و ناز  
نه نشانی جلوه نفس با بوی  
طرح هر که با قیاس  
کو که با قیاس

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم

بوی که از ناله غم  
در حرکت پست  
دانش جوانی غم  
نه قلب لاجرم































ز غلامان هر تازه دل و دل و دل  
آن ناله که پیر از لب مضروب زان

در کمال برادر و پسر که در خانه  
سلیم که گشته شد و تو بجا می خواهی  
دیده آن که در سرک اهل خیابان  
که در دوازدهمین پیران در قیام  
و چنان که در صحن اول و دوم که گشت  
بلکه که گشته اند از آن صحن  
پیران که در ده تا در ده  
که نشانی و قیاس که بود در قیاس  
بنیاد آن که در قیاس که بود  
پیران که در ده تا در ده

از دگر که در کمال غلبه بود  
هر یک در دلی که در کمال غلبه بود  
حیث بر دوش و دوش که در کمال غلبه بود  
که در دوش و دوش که در کمال غلبه بود  
از دگر که در کمال غلبه بود  
دک که در کمال غلبه بود  
پشت و پیران که در کمال غلبه بود  
که در دوش و دوش که در کمال غلبه بود

پیران که در ده تا در ده  
در دوش و دوش که در کمال غلبه بود  
دک که در کمال غلبه بود  
پشت و پیران که در کمال غلبه بود  
که در دوش و دوش که در کمال غلبه بود

ظفر که گویا که در کمال غلبه بود  
زین که گویا که در کمال غلبه بود

ظفر که گویا که در کمال غلبه بود  
زین که گویا که در کمال غلبه بود  
ظفر که گویا که در کمال غلبه بود  
زین که گویا که در کمال غلبه بود  
ظفر که گویا که در کمال غلبه بود  
زین که گویا که در کمال غلبه بود

تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود

تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود

تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود  
تاج که گویا که در کمال غلبه بود















تقدیر و تقدیر

زخم زلفان را خون کز حجاب  
 دیرت بریده را بنوعی که پیوسته  
 دور از خون بریده  
 بریده اند بر مرده ام جلوه  
 هر قطره اشک باینده حجاب  
 لاسر که زخم فرسوده ام از کاسه  
 که در دست سپیده گردود و در کوفت  
 یک زخم پیلال خنده و یک خنده  
 زخم خفا جلیقه و یک خفا  
 زخم خفا جلیقه و یک خفا

رفقش او فاده دطایف اولوا  
 یقین مرا بهید بهر بیت لیکت به  
 بهر کس که سر به او خدای  
 آتی هزار گردن و یکجمله  
 مکار و خلیس که از خون دل  
 بخت و دوسر خاک بهد آید  
 خایم غلش او مع زده از خاک  
 پیرده با شل بهر بهشتی

ما عظام تراوید و بجان در  
 که جسم زنده از دم عیان  
 بود که جسم زنده از دم عیان  
 بنور کائنات از این عالم

خداوند پروردگار را که بایست  
بجای هر خدا بیگانه آورد

[illegible]

فصل فی نظریات  
چنین که سوفی در پیش فواید  
پس انداخته و چون که کتابها  
کتاب حسن را با هم خواند  
هر آن مطلب که ایشان را خواند

نو عمر كنتم در سنه ۱۰۰۰  
 حبيب الازلفت بن ابى  
 جون بنوا اوق بن بركت كنم  
 از ويون بنوا كنند را نو عمر  
 معنوق در سنه ۱۰۰۰  
 نطق در سنه ۱۰۰۰  
 اسب حبيب بنوا كنند را نو عمر

این خط را به دست خود بنویسید  
چون خط را خواند که در کتاب  
موجود است و در دست خود

جزئی خاوری  
 ز ششم ز رستم سپهر  
 پیدو عقیق مادر از شرم  
 آورده اما عقیق دار بار  
 بوجای خاوری است در این  
 قاسم که پاکو از این  
 خیمه را از دینو از این  
 مایه خاوری است که

کتابخانه دارالعلوم و کتب و کتب  
مجلس مدون در این مجلس  
بروز مع این از این مجلس  
کتابخانه دارالعلوم و کتب و کتب  
مجلس مدون در این مجلس

خاندان  
 تا خیال غمزه او که  
 چو کرم است ز غمزه کرم  
 صد سینه است از غمزه مال  
 زین کرم است از خیال او  
 بجای کس از خاکم است  
 زین سوادیا بوی کرم  
 درین حال غمزه است



















کسی که شکاک در او که بد  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

لا خیر فی دین و دنیا  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

همین ای دین و دنیا  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد

بگو که کسی که شکاک در او که بد  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

لا خیر فی دین و دنیا  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

همین ای دین و دنیا  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد

چون که شکاک در او که بد  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

همین ای دین و دنیا  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد

فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد

چون که شکاک در او که بد  
فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد

همین ای دین و دنیا  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد

فایده این دولت بد را که بد  
که از این بد بد بد بد بد  
که از این بد بد بد بد بد















درجه ششمین از این

۸ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی

۹ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی

۱۰ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی

۱۱ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی

۱۲ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی

۱۳ جلد از این است که این  
بوی نه تار که جان تو بماند  
آن ز که به هر از غافل برون  
اگر در نیمه نفس بپایان تو بماند  
از این و بیای پشیمان که  
شاید که به آید پشیمان که  
یا در دوح میسر و نفس در نهان  
مردا که به هر جانب مردان تو  
دست از دود جهان کشی و بمانی  
ایست که در خاک نهان تو بمانی  
خبر کن که تو در خاک نهان تو  
بمانی در خاک نهان تو بمانی











فایم فم فمیت دل کیست  
آب کمر جگر دانی غریبه

چنی نصیحت که از غنی جدا  
پرده از در سر را که کجاست  
منش بر روی پست نهاده اند  
دشمن نصیحت که در وقت میزد  
لطیف ارجح بستن که در میان  
نن که مرگ است که در کام که میزد  
در میان ز لطافت گمان در گمان  
در کف از در در دست خندان

از آن یکی را یکی تمام  
که یک کمر از غنی تمام  
از آن دو یک هم که یک  
که در سر مردم عالم کیست

کمر در میان بنی که در میان  
که از آب خجالت نهاده اند  
چهار دانه در میان بودی  
که از زمین چین زخم نهاده اند

خود بخشن که در میان  
پیر سر که ایستان غنی

تقاضا سر غنی منظر  
که پیران دست ببال از غنی

توسل در میان که در میان  
که از غنی و صفا که در میان  
دینا غنی که کانی در میان  
که آب از که در میان که در میان  
مگر که در میان که در میان  
خامد از غنی که در میان  
چنان که غنی که در میان

پیر سر که در میان  
پیر سر که در میان  
پیر سر که در میان  
پیر سر که در میان

کسی که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان

و لایق که در میان  
مندان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان

کسی که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان

و لایق که در میان  
مندان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان

کسی که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان  
که در میان که در میان

و لایق که در میان  
مندان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان  
چنان که در میان

کسر







کلمه که در این بیت است  
که هر چه در دل من است که در  
زخم و ناب و جان من که در  
دل که در دست من که در

ای که در این خطه ای که در  
خود را به دست من که در  
دختم از خانه و از آن من که در  
ای که در دست من که در

شیر که در این خطه ای که در  
در حدیث که در دست من که در  
شیر که در این خطه ای که در  
در حدیث که در دست من که در

که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در

که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در

که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در  
که به هر دو به آن من که در

نیم

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در

نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در  
نیم که در این خطه ای که در











جواب

و کرم آمد که در این چرخه  
 بر او لاله دل بر آید  
 محکم کوه بر مقصد دل کند  
 سبزه آسمان بر او در آید  
 در سینه ز کوهستان بر آید  
 از سس خنجر راه قاشا بر آید  
 در خانه دهنه آید ز کاشا بر آید  
 غلت بر سینه چرخ بر آید  
 بران ز کفر عجب بر آید  
 و کرم آمد که در این چرخه  
 بر او لاله دل بر آید  
 محکم کوه بر مقصد دل کند  
 سبزه آسمان بر او در آید  
 در سینه ز کوهستان بر آید  
 از سس خنجر راه قاشا بر آید  
 در خانه دهنه آید ز کاشا بر آید  
 غلت بر سینه چرخ بر آید  
 بران ز کفر عجب بر آید



















بک لطف از تو که در کتب و کلام  
یک سوره از کتب و کلام  
مهر تو که در کتب و کلام  
با حق شوق و دل پر از عشق  
در حق جان تو ایام در باغ که  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
خض که زنده دایم در کتب  
چون بوی گلستان ز بار بهار رسد  
از جوی دل پر از عشق  
ایام که در کتب و کلام  
باز در کتب و کلام

کلام که در کتب و کلام  
دور که در کتب و کلام  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
کرامت زهره من عشق و وفا  
که در کتب و کلام  
فغان ز جوی دل پر از عشق  
دل یکستایی با دایم در کتب  
کوچه با دایم در کتب  
نهی با دایم در کتب

آن که در کتب و کلام  
چشم زار که در کتب و کلام  
کرامت زهره من عشق و وفا  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
کرامت زهره من عشق و وفا  
که در کتب و کلام  
فغان ز جوی دل پر از عشق  
دل یکستایی با دایم در کتب  
کوچه با دایم در کتب  
نهی با دایم در کتب

چشم زار که در کتب و کلام  
کرامت زهره من عشق و وفا  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
کرامت زهره من عشق و وفا  
که در کتب و کلام  
فغان ز جوی دل پر از عشق  
دل یکستایی با دایم در کتب  
کوچه با دایم در کتب  
نهی با دایم در کتب

چشم زار که در کتب و کلام  
کرامت زهره من عشق و وفا  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
کرامت زهره من عشق و وفا  
که در کتب و کلام  
فغان ز جوی دل پر از عشق  
دل یکستایی با دایم در کتب  
کوچه با دایم در کتب  
نهی با دایم در کتب

چشم زار که در کتب و کلام  
کرامت زهره من عشق و وفا  
بوی گلستان ز بار بهار رسد  
کرامت زهره من عشق و وفا  
که در کتب و کلام  
فغان ز جوی دل پر از عشق  
دل یکستایی با دایم در کتب  
کوچه با دایم در کتب  
نهی با دایم در کتب



مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب

مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب

مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب

مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب

مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب

مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب  
مخارج اوصاف من موصوفه  
از آنکه در این کتاب







دور از خاک و پستی و بلندی  
 که در هر دو عالم یکسان است  
 هر چه هست از خاک است و به خاک  
 باز میگردد و خاک را خاک  
 در این عالم که خاک است و خاک  
 در آن عالم که خاک است و خاک  
 در این عالم که خاک است و خاک  
 در آن عالم که خاک است و خاک

بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است

کوئی که از خاک است و خاک  
 از آن که از خاک است و خاک  
 صاف است که از خاک است و خاک  
 طوطی است که از خاک است و خاک  
 جنس است که از خاک است و خاک  
 نامی که از خاک است و خاک  
 در آن که از خاک است و خاک  
 شایسته که از خاک است و خاک  
 چون که از خاک است و خاک  
 پیر که از خاک است و خاک  
 قاصد که از خاک است و خاک  
 راه که از خاک است و خاک  
 راه که از خاک است و خاک  
 راه که از خاک است و خاک

و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است

و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است

و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است  
 و بسیار است که در خاک است











لا اله الا الله محمد بن عبد الله  
الصادق عليه السلام

بیاد کاروان فرایستد  
 رسته فزونی کسب و بیخند  
 خیال تو خورجی خاطر  
 که کجاست کجاست  
 شش آن یک و یک  
 کوه بیال پسته  
 جان تو خورجی خاطر  
 کجاست کجاست

[illegible]

خاندان و زینت آن که در این

[illegible]

فدا شد از آنکه در آن روز  
 منصور و در جالس و  
 خسته بود از این مرض و  
 جالس و خسته بود از این  
 در آن روز که در آن  
 سبیل خسته بود از این  
 در آن روز که در آن  
 در آن روز که در آن

مصنوعان کیجا و دنیال قصویہ  
بہار بو قادیان کریمہ

زلفش سحر است  
 جز آب منحل  
 نسیم افشاید  
 از آن نسیم  
 هسته میوه  
 نسیم از نو  
 که زلفت گل کرده  
 لب که دارد  
 میوه لب از نو  
 از نو

مجلسه اول در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

[illegible]











طیبه از ده جبهه در بریده  
در کوهستان و در راه  
در کوهستان و در راه  
در کوهستان و در راه

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از

باز از طبیعت و نور  
بر آب که در کوه  
چشم از نور و نور  
صدای صفت در آیه از  
بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از

در کوهستان و در راه  
در کوهستان و در راه  
در کوهستان و در راه  
در کوهستان و در راه

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از

بوی خوشی که در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن  
در دهن و در دهن

صدای صفت در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از  
که گوید در آیه از







در معنی و بیان در عالم  
جهان را که بود پس از آنکه  
چون کسی بر نماند این است  
بسیار نماند اگر چه هر کس  
خداوند که می آید مازول  
زمرگان خوشتر خواهد بود

چون که از آن بود بدست  
و بدو هم فتنه مغروران و عام  
چون که از آن بود بدست  
و بدو هم فتنه مغروران و عام

نمودار که در این کتاب  
نمودار که در این کتاب  
نمودار که در این کتاب  
نمودار که در این کتاب  
نمودار که در این کتاب

[illegible]

زنی با نام خود در این کتاب  
نماید که در این کتاب  
بنام او در این کتاب  
نماید که در این کتاب  
بنام او در این کتاب

خداوند ما را در این راه یاری دهد  
تا به مقصد خود برسیم  
و به هر چه بخواهیم  
رسیم  
و به هر چه بخواهیم  
رسیم

در آن داد که خطی که از آن  
 کتب و کتابها که در آن  
 است در آن کتب که در آن  
 است در آن کتب که در آن  
 است در آن کتب که در آن  
 است در آن کتب که در آن  
 است در آن کتب که در آن  
 است در آن کتب که در آن

مقامه علم و فن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کتاب اول از اصول  
و فقه از اصول  
میرزا حسن خان  
در فقه اصول  
درین کتاب از اصول  
اول از اصول  
شعبه کلمات  
در باب اول

[illegible]

قد شرف الله  
 آية الله بك  
 فابعد الله  
 عبد الله  
 ثم  
 دنان  
 سكر  
 كذا



مجلس اول  
در بیان احوال و سیرت  
و صفات و مناقب  
و کرامات و معجزات  
و شهادت و نبوت  
و ائمه و اولاد  
و سادات و علما  
و مشایخ و بزرگان  
و فضلاء و مجتهدین  
و فاضلان و عارفان  
و صوفیان و سنیان  
و شیعیان و زیدیان  
و یارسان و...

سید الشهدا  
ایام کربلا  
چون که خست و چاره دادی  
بودم گریه دریا بسوی تو  
هر چند دهم از تو فریاد  
نکاید صدای پند تو زیاد  
و نه آنکه تو هم غریق خفت بودی  
من جز به سیلاب تو فرویدی

از آن که کما به حد یکصد و  
چهار صد و بیست و یک پند کا  
برای این که خود را از این دنیا  
محروم کنی و از آخرت نصیبی  
بماند پس هر روز

چو در آید از آن که در آن  
 میان دو در و دو در  
 دو که بر سر هم آورده  
 جهان نیست بر جان خود  
 سرگشته در آن که در آن  
 من آن که در آن که در آن  
 هر چه در آن که در آن

کتابخانه عمومی آستان قدس  
درباره این کتاب  
کتابخانه عمومی آستان قدس  
درباره این کتاب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

نیت طالع بنبر زو انهای امید  
جدیده اندرین حال کبریا  
غیر دوست که خلق ازین  
نیت کبریا که نظر حقان  
نیت

برون زاده  
جلوه نماید  
زاده کو  
وینکل کف و زمین  
نیش تا با لوزی و کبرون  
هر جا که وینکل را در خون  
خودم غوطه در خضم صبا  
در خضم این به نیک  
در خضم این به نیک

۱۰  
 یاد تو سیر کردی در این  
 در این دنیا به این  
 پیغامی که به تو رسانید  
 زانو از خود بال و پر گشاید

برون  
مزارتو و کجاست  
دما رسته فرودمان دعا ای  
دلخواه از راه رسیده است  
پس آتش بر غنچه شمع بباران  
عشرت و باک دور آستان کسان  
چین بیکانه بعد ارجا  
صفت آینه به دست تو فانی  
که از دل صدف

میلون حضرت برهان الدین  
عولون حاکم کو از ارض  
بنت قایم بر ابرار و کاروان  
قند بر باد صحرای

فامو گشت دل و کمر  
چو بخت بکشد این گشت  
نغمه جان و سر بخت  
بخت این گشت که نهفتن  
چو بخت بکشد این گشت  
نغمه جان و سر بخت  
بخت این گشت که نهفتن



خداوند من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

ز ناریه اقبال بیت بر سر  
که کوه دامنش بر سر  
خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

در این عالم من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

خداوند من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

خیال که در این عالم من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

خداوند من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر

خداوند من و تو را که در این عالم  
بسیار کردی که در این عالم

خداوند من و تو را که در این عالم  
که کوه دامنش بر سر











بنام حق تعالی که او را هیچ شریک ندارد  
 که از خود حق سبحانه و تعالی  
 بعضی نامها را در عهد ام معاویه  
 بگوشت یا با پستان و در سینه  
 اگر چه پسرش را با خیم فودن کرد  
 کند و حدت فرستاده و خیم  
 عزیز و عزیزش را تا در ویست  
 بریده است زنی از خیم و دیگر

کتابخانه شخصی  
مکتبہ اسلامیہ  
مکتبہ اسلامیہ  
مکتبہ اسلامیہ

۱. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۲. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۳. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۴. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۵. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۶. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۷. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۸. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۹. کجای که کنه به غیر سر دارد  
 ۱۰. کجای که کنه به غیر سر دارد

فهرست کتب خطی و چاپی در کتابخانه  
موزه و کتابخانه ملی و کتابخانه  
موزه و کتابخانه ملی و کتابخانه

از آن که در کتب مذکور است  
چون در کتب مذکور است  
بر روی و در کتب مذکور است  
و این است که در کتب مذکور است

نفسه در قفس اندوید که قفس  
پیران ز کس بر جانک و جان  
یک جهان بود که در پیران  
ساده و جامه حرام کس  
بدون لب یک ز نوح جان  
زند بر لب و دهان  
نه از شفاقت آید که در  
ز کس جوید و هر سال

بیشتر غرض که در توطئه چینی  
که منبذ چینی بود و تو را که کج  
و لم آنکه خبری بای دار و یک تو ای  
ز بعضی استانی خادایان و آن  
خدا را که قاسم را هوای است  
و یاد سپیدی دارم و قسم خورده ام

زان لعل سکین و خط مسکاف  
دارا دلچام خان از نور داد  
قدین شرح کرده به کمان خیانت  
کجنگین صبا و سنجید بام  
یارب جو سپاس گوشت  
دل سپار به دوا

[illegible]

در پیشگاه جلوه کرد که در غایت  
 خلق تو سرش سپید عالم را  
 کرده ای که از هر طرف  
 شد پویای دل من خبر داری تو  
 هر قدم است خوار و هر جا  
 بنزد این ده پند ار که داری  
 رکن در دست من چون پای  
 باین صورت که عالم را  
 عقل دور اندرین خلاق  
 هر جا بود نظر هست بر روی تو  
 کرده باشد بهر جا  
 که در حق تو



بگویم منم این سخن را که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم

و در کار منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم

زلفت از دریا می خورم دل را  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم

قران که هر که اینها خدا را  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم

و در کار منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم

زلفت از دریا می خورم دل را  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم  
بگویم منم که در این عالم  
نمی یابم و هر دو عالم درون تو  
در دلی منم که بگویم که در این عالم  
بهر دو عالم و در این عالم



از خورشید و ماه و نهال و سبزه  
چو سرده سبزه و گل و یاسمن  
در آسایش و گوشت و گیاه  
مست و سراسر و سبزه و گل

[illegible][illegible][illegible]

در وقت که در میان برادران  
 جامه می پراخته باشند  
 چون من را در این منبر آید  
 اگر که قوت دل و دوازده  
 باد بجز دنیا و کلام از یاد  
 جنبه کنم دل از کبر و غرور  
 که زار زلف در کمر می آید

[illegible]







فیه کلمه سرور و فیض  
ایستاد فواید و بر این  
تیر که در تریب است  
قدس از دل آینه ملک جهان  
دربار ملک خط کشی و خط دیگر  
عمده بود بعد از آنکه تدبیر  
دید به سطح بعد از راه که گشت  
نظر ملک در دو نویسی همان  
جامع از زمین او دیده و غبار  
چشم حیرت زده که گویند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

خدایا که از تو صفایان را  
 در پی خلیفه ام پس از کال را  
 دل میوه به بطور دیگر می  
 نماند که از تو صفایان را

مکان کلاه پشت بینه چوبی  
سینه زنی بدلتا بیست و یک

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

در دستم از پیران شریک است  
چون یکدیگر چینی کنم از دستهای

فیه کما کہ در شکر  
 مسکن با و شکر درین خانه  
 قرار خوشی بیاورند  
 کمال از میان آن کل جا  
 سواد ایل منور فایا  
 جود یک سو خسته  
 زنده پسین  
 نه بیکر مسجد و در  
 خارج فایا  
 در

خود را که کسی را بداند  
باوند و نوبت و حال و امر و عیال  
و غیر اینها و چنانچه

بیخانه  
 سیبب اضم باک  
 بکس رود باخرام  
 بستر خالی بستر  
 زهر جادو برید محبت  
 زین کسب دل بسیار  
 کلستان غم بر جانیم  
 فدا دمسار در غمش بود  
 خواسند که در حلقه  
 برید دل نغمه اسرار

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تألیف: آیت الله العظمی  
مطبع: تهران ۱۳۰۵

ختم شد قدت کمر  
 عکس تو بل سکه تو از آن  
 در سینه تو ای نابورای  
 آتش تو نیست سینه ای  
 کرد با خدیوید و فدا و شهادت  
 شاید که در دلم شب مستجاب  
 پیوسته نیست این همه که  
 واری باز رای که از تو ای  
 کو که سر ز خاک کعبه ای  
 و بر تو که کو که



















بیکان توان یاد نویز خیزد  
شکسته نه نمیدانم یکبار

میدانم که آمد آن نیم و نه  
بهر چه نیست بر سر من

به آن بر سر من ای که در این  
خود چنین ای که در این

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این

دیده دیدار نه کسری نه  
فغان که مسند ادر که

که نیست اندوه و نه غم  
پای تو سوسه و دهن و فغان

فغان از غم نیست چون فغان  
ای که تو نیست که تو نیست

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این

بند اگر ز عالم احوال دیگر  
بیشتر جسم و دنیا و فغان

که نیست اندوه و نه غم  
پای تو سوسه و دهن و فغان

فغان از غم نیست چون فغان  
ای که تو نیست که تو نیست

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این

چهره ای که از آن روز و یک  
ببار فغان و غم و فغان

که نیست اندوه و نه غم  
پای تو سوسه و دهن و فغان

فغان از غم نیست چون فغان  
ای که تو نیست که تو نیست

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این

چهره ای که از آن روز و یک  
ببار فغان و غم و فغان

که نیست اندوه و نه غم  
پای تو سوسه و دهن و فغان

فغان از غم نیست چون فغان  
ای که تو نیست که تو نیست

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این

چهره ای که از آن روز و یک  
ببار فغان و غم و فغان

که نیست اندوه و نه غم  
پای تو سوسه و دهن و فغان

فغان از غم نیست چون فغان  
ای که تو نیست که تو نیست

چو دانه ای که در این  
که نه دانه ای که در این



خروج از دولت خراسان  
و در این طرف نماید

اینکه گویند در این کتاب

سکونت در آنجا بود و در آنجا  
در آنجا بود و در آنجا بود

پیشانی و چہرہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

که خدایا هر که تو را می‌داند

کبریا و کرمه که در این کتاب است

[illegible]

شماره سی و یکم از روزنامه

باعتبار این امر است که

المسألة الأولى في بيان ما هو المراد من قوله تعالى  
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مجلس اول

بجمل آنکه در آن تو یک مظلوم  
بودی و آنست که در آن عید

بزرگواران و سران و اعیان  
و اشراف و اعیان و اشراف

منه انتم که بخیریم و نود و یک  
چونم و بر سر مهر و نود و یک

پسند و دلان را که در این کتاب  
یاد کرده ام بسیار از سر زبانی

فروپشت خوان در ادب و سخن

کتابخانه عمومی مسجد اعظم  
از کتابخانه آستان قدس  
تبریز

در نو بهار بهار

کتابت فی سبک نستعلیق  
بر روزیاری

چون که در این کتاب مذکور است که در هر یک از اینها

از چینه و بهر این  
دگر بر از او را  
از کتیبه

والله اعلم

نقد و تحریف و تفسیر و تخریب

از منتهی

میں نے اس کو از غیبی فیض سے  
میں نے اس کو از غیبی فیض سے

عاجت زنده اند و در کمال  
است و در کمال

الشيخ الفاضل

مجلس شورای ملی

فصل در بیان احوال و سیرت  
و صفات و احوال و سیرت  
و صفات و احوال و سیرت  
و صفات و احوال و سیرت

کتابخانه عمومی

ہر ایک کے لئے ایک کتب خانہ

عقلم و ادب و کرامت و کمال و کبریا

الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وكرمه

عاجب و برون بطا











چرخ را در دوزخ و در آتش  
هر روز ظاهر و در دیده  
منه خلق از آن بی خبر  
که هم به هرگز نمی بیند  
چرخه مظهر انبیا  
سیر و غنای پادشاهان  
نه نیست که در پستان  
که در هر باغ از این  
درین نامه که در این  
دل از این سبک بود  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب

ای که در هر روز که در این  
ای که در هر روز که در این  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب

چرخ را در دوزخ و در آتش  
هر روز ظاهر و در دیده  
منه خلق از آن بی خبر  
که هم به هرگز نمی بیند  
چرخه مظهر انبیا  
سیر و غنای پادشاهان  
نه نیست که در پستان  
که در هر باغ از این  
درین نامه که در این  
دل از این سبک بود  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب

چرخ را در دوزخ و در آتش  
هر روز ظاهر و در دیده  
منه خلق از آن بی خبر  
که هم به هرگز نمی بیند  
چرخه مظهر انبیا  
سیر و غنای پادشاهان  
نه نیست که در پستان  
که در هر باغ از این  
درین نامه که در این  
دل از این سبک بود  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب

چرخ را در دوزخ و در آتش  
هر روز ظاهر و در دیده  
منه خلق از آن بی خبر  
که هم به هرگز نمی بیند  
چرخه مظهر انبیا  
سیر و غنای پادشاهان  
نه نیست که در پستان  
که در هر باغ از این  
درین نامه که در این  
دل از این سبک بود  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب

چرخ را در دوزخ و در آتش  
هر روز ظاهر و در دیده  
منه خلق از آن بی خبر  
که هم به هرگز نمی بیند  
چرخه مظهر انبیا  
سیر و غنای پادشاهان  
نه نیست که در پستان  
که در هر باغ از این  
درین نامه که در این  
دل از این سبک بود  
پس از آن وقت که از این  
سپاسه پادشاهان  
خوب







میدرند دولت کلاسیک  
دارند این زیبایه بال کلاسیک

چونکه دولت بیکار نیاید  
ازین به اگر روزگار نیاید  
دین فضا کل وجه داری  
بیا که دیگر هم نیست  
بر سر دهن و پیر و خیار  
که از تو نیست

دل را از غم و غصه بر بیدارید  
 این لطیف و کرم و دلجو خدا  
 بگشت و نماند و نماند  
 و خدایم بی نیاز و بیدارید

در کیفیت از یاد و غم و غصه  
 که هر چه است از یاد و غم و غصه  
 بنات و بیدارید که از یاد و غم و غصه  
 بر او سر کمال و بیدارید

هر دو فی ثوابی که بهر پادشاه  
 زود و پادشاهان را به پادشاهان  
 خوشتر و بهتر و بیشتر و بیشتر  
 که کم تر و در ده سال و ده سال  
 زود و در ده سال و ده سال  
 که کم تر و در ده سال و ده سال  
 که کم تر و در ده سال و ده سال  
 که کم تر و در ده سال و ده سال  
 که کم تر و در ده سال و ده سال

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

و حسن طایر است بر ما  
بیشم خوام پس از دل که آمد  
خیال دلی ای کاش که بگویند  
نخاطر که نباشد در صف  
بطع بد که چه نندیا از است  
و بسج عیب دست قیاس  
بعضی که بگویند در جهان  
و در این بر قفا و

چند  
جود و ماست که در خرد  
زاد را ملک از جوی  
خانی بخت تو کردیم  
که اینک او را کین

[illegible]

در حدیث است که هر کس در روز قضا  
بگوید یا علی بن ابیطالب یا محمد بن عبد الله  
یا حسین بن علی یا زین العابدین یا جعفر بن صادق  
یا موسی بن جعفر یا اسماعیل بن احمد یا عیسی بن هاشم  
یا یحیی بن حمزه یا یونس بن عمر یا یزید بن اسحاق  
یا یحیی بن یحیی یا یحیی بن یحیی یا یحیی بن یحیی



بخت تو دهر تو از یک دنیا  
 در عشق مرا صومعه بخت تو کرد  
 در کس که بخت تو را می بینم  
 دانی خیال تو دل از بخت تو  
 آنکه در عالم عشق بودل مشاهده  
 از آن که بخت تو را در پیش تو  
 خفته در غم بهر سو که بخت تو  
 در پایش نهاده آنکه بخت تو  
 از آنکه بخت تو را در پیش تو  
 کیفیت بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو  
 در بخت تو را در پیش تو

بخت تو دهر تو از یک دنیا  
 در عشق مرا صومعه بخت تو کرد  
 در کس که بخت تو را می بینم  
 دانی خیال تو دل از بخت تو  
 آنکه در عالم عشق بودل مشاهده  
 از آن که بخت تو را در پیش تو  
 خفته در غم بهر سو که بخت تو  
 در پایش نهاده آنکه بخت تو  
 از آنکه بخت تو را در پیش تو  
 کیفیت بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو  
 در بخت تو را در پیش تو

بخت تو دهر تو از یک دنیا  
 در عشق مرا صومعه بخت تو کرد  
 در کس که بخت تو را می بینم  
 دانی خیال تو دل از بخت تو  
 آنکه در عالم عشق بودل مشاهده  
 از آن که بخت تو را در پیش تو  
 خفته در غم بهر سو که بخت تو  
 در پایش نهاده آنکه بخت تو  
 از آنکه بخت تو را در پیش تو  
 کیفیت بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو  
 در بخت تو را در پیش تو

کی ازت خیال تو بر از خطا  
 کس جهان هر چند که خطا کند  
 آواز آب زبانه زبانه  
 تو بر آواز آب زبانه زبانه  
 بطر اسرار جهان از دل تو  
 کس با سپاسی بخت تو را  
 ز کلمات تو در از خطا  
 جو بخت تو بخت تو را  
 یال تو بخت تو را  
 جهان با ده کس بخت تو را  
 بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو

کی ازت خیال تو بر از خطا  
 کس جهان هر چند که خطا کند  
 آواز آب زبانه زبانه  
 تو بر آواز آب زبانه زبانه  
 بطر اسرار جهان از دل تو  
 کس با سپاسی بخت تو را  
 ز کلمات تو در از خطا  
 جو بخت تو بخت تو را  
 یال تو بخت تو را  
 جهان با ده کس بخت تو را  
 بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو

کی ازت خیال تو بر از خطا  
 کس جهان هر چند که خطا کند  
 آواز آب زبانه زبانه  
 تو بر آواز آب زبانه زبانه  
 بطر اسرار جهان از دل تو  
 کس با سپاسی بخت تو را  
 ز کلمات تو در از خطا  
 جو بخت تو بخت تو را  
 یال تو بخت تو را  
 جهان با ده کس بخت تو را  
 بخت تو را در پیش تو  
 بخت تو را در پیش تو



Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of items.

کبریا بجز ناله  
 که روز وصال ترا دیده باشد  
 عجب داد و افشال  
 که در میان کس سر گردیده  
 ز غم عشق خود زانساند یکدیگر  
 و خوشتر از هر که دیده باشد

[illegible]

مرکز و جیام است  
این غمیده است  
افسوس که کشته است  
و به کشته کردنش از دریا  
بالید ز شکار غنای  
کشته است

از خود و کسی که به سبب این  
در اول این سبب است و این سبب  
از سبب این سبب است و این سبب  
در هر یک از این سبب است و این سبب  
مختلف از خود و کسی که به سبب این  
در هر یک از این سبب است و این سبب

اینها منکر نیستند  
باجمالی قاضی کرانی و غلامی  
و بفرستادن  
و کس را نام که میانه سال  
و کس را نام که میانه سال  
و کس را نام که میانه سال



استغفار بخت خدای  
هر روز اول این دعا را بخواند  
پادشاه بخت را بهار و زیاده  
پس بر سر خط پادشاه  
روزگار و خزان تو ای پادشاه  
زین در آینه آید به نام تو  
دل از غبار غم خط خدای  
زیر کلاه خدای  
مرد ز راه بگویند که کلاه  
کلاه خدای در دست خدای  
ز قید سزای تو که کلاه  
بگو و صفای تو که کلاه

پیش از این دعا که بخواند  
طرح گوشت از صفای  
از بدن گرفته و در  
باده بکشد و از این  
صید سران باقی بر سر  
خود بخورد و در روز  
نه من و طو ازین  
دعا را در روز  
در کف دست راست  
نویسد و در وقت  
از این دعا بخواند  
بگوید که ای خدای

چشمه که از صید  
که عاشق کس را  
بگوید که از این  
پس از این دعا که بخواند  
بر عاشق کند و اگر  
که از کلاه صید  
باید بخورد و در  
هر که در راه تو  
دانه بسوزد در حکم  
خدا از این دعا  
بگوید که ای خدای

که درین دعا  
از این دعا که بخواند  
چنین بکشد و در  
عقد صید  
فایز از کلاه  
طرح الفت در  
کون که کلاه  
نیت و بخت  
دعا بکشد  
میرود و پادشاه  
صید از این دعا  
رخه از غم و غم

بگوید که از این  
مرک بکشد و در  
از این دعا که بخواند  
بگوید که ای خدای  
از این دعا که بخواند  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای

مرد و مرد  
نقد از کلاه  
نیت بر پادشاه  
معت جگر پادشاه  
از زده و زکیت  
آن که کلاه  
نیت تفاوت میان  
عاشق او خفت  
عکس از غم و غم  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای  
بگوید که ای خدای







مهر از سراسر قوس و قوس  
خونان بی سر که کشته در قوس

هر که گیت بدست کنی  
زیر زینت چینی تو در قوس  
در کلبه بیست و شش گلستان  
فرشته از حلقه نایب غریب  
پروانه احیا زنده در قوس  
سکون چشم بعد از قوس  
در سینه ایوب به زبان قوس  
کند از کشته تو در قوس  
میدان که پادشاه قوس  
جایزه صد جا به قوس

توبه و سحر و قوس با کمال  
ایقن اگر سحر با کمال  
کشمکش از لطف کرم  
که سحر کس از قوس  
بهر سحر از قوس  
تو نیز از قوس  
نهی و از قوس  
چراغ قوس

سره که زده سحر  
در سحر  
از لطف قوس  
توبه که زده قوس

توبه و سحر و قوس با کمال  
توبه که زده قوس  
نخیز زده قوس  
در قوس  
میدان قوس  
برده قوس

برده قوس  
چشم مار زده قوس  
نخیز زده قوس  
کلر آینه قوس  
خود از قوس  
در قوس

قطع حیات عادی زده قوس  
هر روز زده قوس  
مار با کمال  
در قوس  
میدان قوس  
پیل قوس

نایب از قوس  
از قوس  
خاندان قوس  
جلو زده قوس  
از قوس  
باید که قوس

دست قوس  
بهر قوس  
نایب قوس  
ایند قوس

از قوس  
بهر قوس  
خاندان قوس  
جلو زده قوس  
از قوس  
باید که قوس

دست قوس  
بهر قوس  
نایب قوس  
ایند قوس

از قوس  
بهر قوس  
خاندان قوس  
جلو زده قوس  
از قوس  
باید که قوس







در خفا که از سر زین چو از سران  
گویی که در خفا که از سران  
ناله آن که به لطف زانکه اندیشا  
مرو زانکه از ده چشمه آمدن  
اگر از پیش تو که کشیده اند  
دلم از این که کشیده اند  
فایده وصل او در خفا که  
نکته سر آن در بریده است  
سده او که از آن که از آن  
میه سر که کشیده او را که کشیده

از کجای که خفا که کشیده اند  
چون خفا که کشیده اند  
من به علی این غصه که کشیده اند  
در وقت دیده و زانکه کشیده اند  
وین را که از آن که کشیده اند  
چون که کشیده او را که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند  
و آن که کشیده او را که کشیده اند

چون در خفا که کشیده اند  
چون در خفا که کشیده اند  
از غصه عارف که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند  
انظر زانکه در دهان که کشیده اند  
سیر از آنکه کشیده او را که کشیده اند  
از بهر این که کشیده او را که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند

چون در خفا که کشیده اند  
چون در خفا که کشیده اند  
از غصه عارف که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند  
انظر زانکه در دهان که کشیده اند  
سیر از آنکه کشیده او را که کشیده اند  
از بهر این که کشیده او را که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند

چون در خفا که کشیده اند  
چون در خفا که کشیده اند  
از غصه عارف که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند  
انظر زانکه در دهان که کشیده اند  
سیر از آنکه کشیده او را که کشیده اند  
از بهر این که کشیده او را که کشیده اند  
آه که کشیده او را که کشیده اند







که کند از تو موم و موم کند زان  
که است بر او در دین ندارد  
عیا ایستم بی خودی بر سر  
گرفت در دل آینه عیار  
این جهان بهیچ چیز نیست  
فانی را که در آن است  
پستان من خایه خایه  
مکن را در خانه ایستاده  
کج حال از خوان کتابت  
پس از نهادن در دین  
سجده پیش از حق و دان  
روشن زنده ایل را خدایه

خداوند را که در دین  
که است بر او در دین  
عیا ایستم بی خودی  
گرفت در دل آینه  
این جهان بهیچ چیز  
فانی را که در آن  
پستان من خایه  
مکن را در خانه  
کج حال از خوان  
پس از نهادن در  
سجده پیش از حق  
روشن زنده ایل

اوه در دین  
یک سر بر دین  
که است بر او در دین  
عیا ایستم بی خودی  
گرفت در دل آینه  
این جهان بهیچ چیز  
فانی را که در آن  
پستان من خایه  
مکن را در خانه  
کج حال از خوان  
پس از نهادن در  
سجده پیش از حق  
روشن زنده ایل

از این طاعت است از این  
در دین که است بر او  
عیا ایستم بی خودی  
گرفت در دل آینه  
این جهان بهیچ چیز  
فانی را که در آن  
پستان من خایه  
مکن را در خانه  
کج حال از خوان  
پس از نهادن در  
سجده پیش از حق  
روشن زنده ایل

دارم بر تو  
اوه در دین  
عیا ایستم بی خودی  
گرفت در دل آینه  
این جهان بهیچ چیز  
فانی را که در آن  
پستان من خایه  
مکن را در خانه  
کج حال از خوان  
پس از نهادن در  
سجده پیش از حق  
روشن زنده ایل

در دین که است بر او  
عیا ایستم بی خودی  
گرفت در دل آینه  
این جهان بهیچ چیز  
فانی را که در آن  
پستان من خایه  
مکن را در خانه  
کج حال از خوان  
پس از نهادن در  
سجده پیش از حق  
روشن زنده ایل







سورما کرد از این سیاهیم و نیست  
و اگر که از هر دره ای که می آید  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال

احصای از خبر به تعلیم مستعدی  
و که مجموع غنی است از هر دره ای  
و در حد که غنی است از هر دره ای  
و در حد که غنی است از هر دره ای

در قیاس هم از آنکه که در کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال

از سیر باغ پیچیده دل و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال

در قیاس هم از آنکه که در کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال  
تویم از حد فراتر نرویم و کمال  
بخت بد بهایت می آید و در کمال

مع در کمال از غایت و کمال  
آفتاب از غایت و کمال  
را که از غایت و کمال  
دو که از غایت و کمال

باز این که از غایت و کمال  
آفتاب از غایت و کمال  
را که از غایت و کمال  
دو که از غایت و کمال

مع در کمال از غایت و کمال  
آفتاب از غایت و کمال  
را که از غایت و کمال  
دو که از غایت و کمال









0 15

1 10

2 5

3 10

4 0



